آشنايي با تصوف قبل از انحراف

تعريف:

تصوف يك حركت ديني است كه بعد از گسترش فتوحات وكثرت مال و دارائي، درجهان اسلام منتشر گرديد، به منزلهء مقابله با عياشي وفرو رفتن در خوشگذراني شروع شده بود، ابتداء به خاطر مقابله با عياشي به زهد پرداختند بعدا كارشانًُ پيشرفته گرديده براي شان طريقه و روش خاصي بنام «صوفيه» درست شد، آنان به تربيهء نفوس وبالا بردن آن، بخاطر رسيدن به معرفت خداوند از طريق كشف و مشاهده، نه از طريق تقليد و استدلال، پرداختند، ولي بعدا در طريق خويش مداهنت ونرمش كردند، وفلسفه‌هاي هندي، فارسي ويوناني مختلف در طريقهء شان داخل شد.

تأسيس و افراد برازنده:

- ابن جوزي بغدادي (ت 597هـ) چنين مي‌گويد كه صوفيه منسوب به مردي است كه برايش صوفه گفته مي‌شد، نامش (غوث بن مر) بود و در دوران جاهليت درمصر ظاهر شده بود.

- البيروني از علماء سابق وفون هامر از دانشمندان جديد به اين نظر‌اند كه صوفيه مشتق و مأخوذ از (سوفيا) مي‌باشد، سوفيا كلمهء يوناني بوده معنايش حكمت مي‌باشد، اين نظر قول كساني را تأييد مي‌كند كه مي‌گويند: تصوف اسلامي زادهء فلسفهء افلاطوني است.

- بعضي مي‌گويد: صوفيه از صوف «پشم» گرفته شده زيرا صوفيه مشهور به پوشيدن لباس‌هاي پشمينه بودند، بعضي گفته: از صفه گرفته شده يعني صفهء مسجد رسول الله بعضي گفته: از صفاء، و بعضي ديگر گفته: از صف اول.

- ابو سعيد خراز مي‌گويد: «صوفي كسي است كه قلبش را پروردگارش صفائي بخشيده و نوراني كرده باشد و كسي است كه با ذكر خدا لذت احساس كند»، وي در دوران محنت و عذاب صوفيه در بغداد به مصر فرار كرد.

- ابو محمد جريري (ت- 311) مي‌گويد: «تصوف عبارت است از داخل شدن در تمام روش‌ها و أخلاق نيك و خارج شدن از أخلاق و عادات زشت.

- ابوبكر كتاني (ت- 322) مي‌گويد: «تصوف أخلاق است، و كسي كه در أخلاق از تو برتري حاصل كرد در صفاء نيز حاصل كرده است». وي نيز مي‌گويد: «تصوف عبارت است از صفاء شدن و مشاهده».

- جعفر الخلدي (ت- 348هـ) مي‌گويد: «تصوف عبارت است از انداختن نفس در عبوديت و خروج از بشريت و نظر كردن بسوي حق به تمام معنى».

- شبلي مي‌گويد: «ابتداء تصوف معرفت خدا و انتهاي آن توحيد وي مي‌باشد».

- بشر بن حارث مي‌گويد: «صوفي كسيست كه قلب خود را براي خداوند صفا كرده باشد».

- قشيري: كه صاحب رسالهء قشيريه است مي‌گويد: «پرهيزگاري عبارت از ترك شبهات است».

- از شخصيات مشهورشان رابعهء عدوي نيز به شمار مي‌رود كه سال 135هـ يا 180هـ و يا 185هـ وفات كرده است، وي بين زهد وحب و يا به تعبير خودشان بين زهد و عشق الهي جمع كرده بود، همچنان وي در غني ساختن بخش ادبي صوفيان سهم گرفته بود.

- ابراهيم بن ادهم (ت- 161هـ) وي ملك و سلطنت را ترك نموده روي به زهد و تصوف آورد.

- همچنان سفيان ثوري (97- 161هـ) از علماء زهاد به شمار مي‌رود، وي مي‌گويد: «زهد در دنيا عبارت است از كوتاه كردن آرزوها، نه خوردن چيز درشت و پوشيدن خرقه».

- ذوالنون مصري (ت 245هـ) از مكتب زهد است، نسبش به اصل قبطي و يا نوبي مي‌رسد، وي اولين كسي است كه ظهور مذهب معرفت را در تصوف مقدمه گذاري مي‌كند طوريكه مي‌گويد: «پروردگارم را توسط خود پروردگار شناختم و اگر پروردگارم نمي‌بود وي را نمي‌شناختم».

- ابو القاسم جنيد (ت- 297هـ) در اصل از نهاوند بود ولي تولد و نشأت وي در عراق شده، و شاگرد حارث محاسبي مي‌باشد، وي مي‌گويد: «تصوف آنست كه حق تو را از خودت بميراند و به خودش زنده سازد»، در بارهء گروهي از تصوف و اهل معرفت كه به ترك نمودن اعمال از قبيل نيكي‌ها و تقرب به سوي خداوند مي‌رسند، از وي در بارهء آنان پرسيده شد، وي در جواب گفت: «... آنان گروهي‌اند كه در بارهء ساقط شدن اعمال سخن گفته‌اند، و اين نزد من چيز بزرگي است، كسي كه دزدي و زنا مي‌كند بهرتر است از كسي كه اين سخن را مي‌گويد».

- با يزيد بسطامي (ت 234هـ يا 261) پدركلانش مجوسي و پدرش از پيروان زردشت بود، چنين روايت شده كه وي به طرف شخص مقصودي كه در زهد مشهور بود رفت، ديد كه آب دهن خود را به طرف قبله ميندازد، همان بود كه از وي صرف نظر نموده برايش سلام هم نداد و چنين گفت: «اين شخص در بارهء ادبي از آداب رسول الله مأمون نيست [وآنرا مراعات نمي‌كند] پس در آنچه وي دعوي مي‌كند چگونه مأمون باشد».

- ابو مغيث حسين بن منصور حلاج (244- 309هـ) در فارس تولد شده، نواسهء يك مرد زردشتي بود، در واسط عراق نشأت نموده است، وي از مشهورترين حلولي‌ها و اتحادي‌ها به شمار مي‌رود، متهم به كفر گرديده بخاطر چهار تهمتي كه به وي نسبت داده شده بود به دار كشيده شد، و آن چهار تهمت اشياء ذيل بود:

1. رابطه‌اش با قرامطه.
2. اين گفته‌اش «أنا الحق» يعني من خدا هستم.
3. اعتقاد پيروانش به الوهيت و خدائي وي.
4. عقيده‌اش در بارهء حج، زيرا وي معتقد بود كه حج كردن بيت الله از جملهء فرائضي نيست كه اداء آن لازم باشد.

- در شخصيت وي خيلي غموض و پيچيدگي وجود دارد. علاوه برآن وي متشدد، سركش و افراطي بود، كتابي دارد بنام (طوا سين) كه آن را ماسينيون اخراج و تحقيق نموده است.

- ابو حامد غزالي ملقب به حجة الإسلام (450- 505هـ) در طوس كه از مناطق خراسان است تولد شده، به گرگان و نيشاپور سفر نمود با نظام الملك ملازمت داشت، در مدرسهء نظامي بغداد دروس خويش را خوانده و در منارهء مسجد دمشق اعتكاف نشست، به قدس نيز سفر نموده از آنجا به حجاز رفت بعدا دو باره به وطن خود عودت كرد، كتاب‌هائي هم نوشته است كه از آنجمله است «تهافت الفلاسفه» و «المنقذ من الضلال» و مهم‌ترين كتاب‌هايش «احياي علوم الدين» است، غزالي رئيس مدرسهء كشف در معرفت به شمار مي‌رود و از كار نامه‌هاي بزرگش شكست دادن فلسفهء يونان و ظاهر ساختن رسوائي‌هاي فرقهء باطنيه است.

- ابو الفطوح شهاب الدين سهروردي (549- 587هـ)([[1]](#footnote-1)) در سهرورد ايران تولد گرديده است سفر‌هاي خيلي زياد به هر طرف نموده. وي صاحب مكتب اشرافيهء فلسفيه مي‌باشد، مكتبي كه اساس آن جمع نمودن بين افكار مأخوذه از دين‌ها و مذاهب فارسيان قديم در بارهء دو بخش بودن وجود و بين فلسفهء يوناني بشكل فلسفه و مذهب افلاطونيهء جديد در بارهء فيض و ظهور دوامدار، مي‌باشد.وي توسط فتواي علماء حلب درسوريه محاكمه گرديده بقتل رسيد، از جملهء كتاب‌هايش كتب ذيل به شمار مي‌رود: «حكمة الأشراق» و «هياكل النور» و «التلويحات العرشية» و «المقامات».

- محي الدين ابن عربي ملقب به شيخ اكبر (560- 638هـ) رئس مكتب وحدت الوجود كه خود را خاتم الاولياء مي‌داند، در اندلس تولد گرديده به مصر كوچ نمود بعدا به اداي حج رفت و از بغداد ديدن نمود و در دمشق جابجا گرديده در همانجا وفات يافت و دفن گرديد. قبرش در آنجا تا الحال وجود دارد و زيارت كرده مي‌شود، وي نظريهء انسان كامل را طرح نمود، نظريه‌ايكه چنين مي‌گويد: از ميان تمام مخلوقات تنها براي انسان ممكن است كه محل تجلي تمام صفات خداوندي گردد، زيرا براي انسان اين امكان وجود دارد كه در وحدانيت خداوند غرق شود. وي كتاب‌هاي زيادي دارد كه بعضي آن‌ها را به چهار صد كتاب و رساله مي‌رساند كه تعدادي از آن‌ها تا الحال در كتابخانهء يوسف آغا در قونيه و در ديگر كتابخانه‌هاي تركيه محفوظ مي‌باشد، كتاب‌هاي مشهورش عبارت‌اند از:

1. روح القدس.
2. ترجمان الاشواق.
3. فتوحات مكيه.
4. فصوص الحكم.

و بارزترين آن‌ها فتوحات مكيه به شمار مي‌رود.

- ابو الحسن شاذلي (593- 656هـ) وي صاحب طريقهء شاذليه بوده و از جملهء اقوالش اين مي‌باشد: «ما به طرف خداوند به چشم ايمان و يقين نظر مي‌كنيم بناء ما از دليل و برهان غني بوده به آن ضرورت نداريم».

- قطب‌هاي چهار گانه: عبد القادر جيلاني، احمد رفاعي، احمد بدوي و ابراهيم دسوقي، شرح احوال اين‌ها خواهد آمد.

- از جملهء آنان فيلسوف فرانسوي رينه نيز به شمار مي‌رود كه وي مسلمان شده طريق تصوف را در اروپا پيش گرفت و خود را عبد الواحد يحيى نام كرد وي از روحانيت اسلامي دفاع نموده علو مرتبهء تصوف اسلامي را – مطابق نظريهء خودش بيان نموده است، از جملهء كتاب‌هاي وي كتب ذيل مي‌باشد «ازمة العالم الحديث»، «رمزية الصليب» و «الشرق والغرب».

افكار و معتقدات:

اول: اصول و قواعد:

- معتقد‌اند كه دين عبارت از شريعت و حقيقت مي‌باشد، شريعت ظاهر دين بوده و آن دروازه‌ايست كه از آن همه داخل مي‌شوند و حقيقت باطن دين مي‌باشد كه در آن جز برگزيدگان و مختاران كس ديگر نمي‌رسد.

- تصوف در نظرشان هم طريقت است و هم حقيقت.

- در تصوف تأثير روحي لازم مي‌باشد و آن حاصل نمي‌شود مگر به واسطهء شيخي كه طريقه را از شيخ خود گرفته باشد.

- ذكر، تأمل روحي و متوجه ساختن ذهن بسوي ملأ الأعلى ضروري بوده و بلند‌ترين درجات نزد آنان درجهء ولي مي‌باشد.

- عمل كردن به اوامر شرع از جملهء ضروريات به شمار مي‌رود:

\* سهل تستري مي‌گويد: «اصول طريقه هفت چيز است: چنگ زدن به كتاب الله، اقتداء به سنت، خوردن حلال، امتناع از ضرر رساني، دوري از گناه، لازم بودن توبه، و اداي حقوق».

\* ابو الحسن شاذلي مي‌گويد: «وقتي كه كشف تو با كتاب الله و سنت مقابل واقع شود به كتاب و سنت عمل نموده كشف خود را ترك نما».

\* همچنان شاذلي مي‌گويد: «وقتي كه فقير (يعني صوفي) بر نمازهاي پنجگانه در جماعت حاضر نشود به آن شخص اعتناء نكنيد».

\* ابو يزيد بسطامي مي‌گويد: «اگر شما شخصي را ديديد كه داراي چنان كرامت‌هائي است كه برهوا بالا مي‌رود به وي فريب نخوريد تا وقتيكه ببينيد كه وي در مقابل امر و نهي دين و حفظ حدود و عمل كردن به شريعت چگونه است».

\* وي همچنان مي‌گويد: «اگر شخصي جاي نماز خود را بر روي آب گستراند و در هوا چهارزانو بنشيند بازهم به وي فريب نخوريد تا وقتيكه ببينيد در مقابل امر و نهي چگونه مي‌باشد».

\* غزالي مي‌گويد: «اگر انساني را ديدي كه در هوا پرواز مي‌نمايد و بر روي آب قدم مي‌زند ولي كاري را انجام مي‌دهد كه مخالف شريعت است در آنصورت بدان كه آن شخص شيطان است».

- غزالي معتقد است كه تنها عقل وسيلهء معرفت شده نمي‌تواند و ضروري است كه طريق ديگري بالاتر از طريقهء عقل وجود داشته باشد كه در آن چشم ديگري باز شود و توسط آن انسان غيبيات و امور آينده را مشاهده كند، و آن طريق تنها براي كسي حاصل مي‌شود كه ايمان عارفين را داشته باشد و به نور يقين مشاهده نمايد، در اين مسئله به عجايبـي كه در خواب‌هاي درست وجود دارد و به خبر دادن پيامبر از امور غيب و آينده استدلال نموده است.

- صوفيان از علم لدني سخن مي‌گويند، علمي كه به نظر آن‌ها مختص به اهل نبوت و ولايت مي‌باشد، چنانچه كه براي خضر اين علم حاصل بود، و خداوند از آن خبر داده مي‌گويد: ﴿وَعَلَّمۡنَٰهُ مِن لَّدُنَّا عِلۡمٗا ٦٥﴾ [الکهف: 65].

فناء: أبو يزيد بسطامي اولين دعوتگر در اسلام بسوي اين نظر به شمار مي‌رود، وي اين نظر را از شيخ خود ابوعلي سندي نقل نموده است، مراد از فناء استهلاك كامل به خداوند بوده چنانچه در آخر، انسان از احساسات خود غايب شده و مشاهده كننده فنا گرديده خود و ما سواي خداوند را فراموش مي‌كند، قشيري مي‌گويد: «كسي كه بالايش سلطان حقيقت به حدي غلبه نمود كه اغيار را نديد، نه عين آن‌ها را، نه اثر شان و نه علامهء شان را در آنوقت گفته مي‌شود: آن شخص از خلق فنا شده وهمراه حق باقي است». بلندترين درجات فنا را مقام جمع الجمع مي‌نامند كه آن عبارت است از فنا شدن بنده از مشاهده فنا شدنش توسط استهلاكش در وجود حق».

- مقام فنا حالتي است كه تصورات سالك ميان دو قطب متعارض دوران مي‌كند كه آن دو قطب عبارت است از تنزيه و تجريد از يك جانب، حلول و تشبيه از جانب ديگر.

دوم: درجات سلوك:

- ميان صوفي، عابد، و زاهد فرق وجود دارد، زيرا براي هر يكي از اين‌ها اسلوب، طريقه و هدف خاصي وجود دارد.

- مقامات: آن عبارت است از منازل روحي كه سالك به آن مرور نموده به طرف خداوند مي‌رود و بخاطر گذشتن از آن و رسيدن به منزلهء دوم مدتي از زمان توقف نموده مجاهده و كوشش مي‌نمايد، و براي گذشتن و نقل كردن از منازل به مجاهده و تزكيهء نفس ضرورت است.

- احوال: احوال عبارت است از نسيم‌هائي كه بالاي سالك ميوزد و توسط آن چند لحظه نفس وي تازه مي‌شود، بعد از آن مي‌گذرد و بوي خوشي باقي مي‌گذارد كه روح را شوقمند بازگشت آن نسيم خوش مي‌سازد، جنيد مي‌گويد: «حال چيزي است كه بر قلوب نازل مي‌شود و دوام نمي‌داشته باشد».

- احوال تحفه است و مقامات به كسب حاصل مي‌شود، از اين مطلب چنين تعبير مي‌كنند: «احوال از سرچشمهء جود ميايد و مقامات به جهد و كوشش حاصل مي‌شود» «الأحوال تأتي من عين الجود والمقامات تحصل ببذل المجهود».

- اولين درجات سلوك دوستي خدا و رسولش بوده كه علامهء آن اقتداء و پيروي رسول الله مي‌باشد.

- بعد از آن درجهء «الأسوة الحسنه» اقتداء نيكو است: ﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ﴾ [الأحزاب: 21].

- بعد از آن درجهء توبه است: كه توسط دور شدن از گناه، ندامت از انجام دادن آن، و تصميم گرفتن براينكه ديگر به گناه رجوع نكند، و بخشش خواستن از صاحب حق اگر از حقوق انسان باشد، حاصل مي‌شود.

- ورع: آن اينست كه سالك تمام چيزهائي كه درآن شبه وجود دارد ترك كند، چه در سخن باشد، چه در عمل و چه در قلب.

- زهد: يعني دنيا بر پشت دستش باشد و قلب وي معلق به چيزي باشد كه در دست خداوند قرار دارد، يكي از آنان در بارهء زاهد چنين مي‌گويند: «فلاني راست مي‌گويد، خداوند قلبش را از دنيا پاك كرده و دنيا را به دستش و به ظاهرش قرار داده است» گاهي انسان در يك زمان هم غني مي‌باشد و هم زاهد، زيرا مراد از زهد فقر نيست، بنابرآن هر فقير زاهد نيست همانطور كه هر زاهد فقير نمي‌باشد.

- توكل: مي‌گويند كه توكل ابتداء است وتسليم درميان وتفويض آخرين مي‌باشد، گرچه كه اعتماد بر خداوند نهايت است، سهل تستري مي‌گويد: «توكل عبارت است از رفتن با خداوند هر جا كه مي‌خواهد».

- محبت: حسن بصري: (ت 110هـ) مي‌گويد: «علامهء محبت موافقت با محبوب، رفتن با وي در تمام راه‌هايش و درتمام امور، نزديكي جستن به وي با تمام وسائل، و دوري جستن از تمام كارهائي كه وي را درطريقه‌اش ياوري نمي‌كند، مي‌باشد».

- رضا: يكي از آنان مي‌گويد: رضا به خداوند بزرگ جنت دنيا است، و آن اينست كه قلب بنده تحت حكم الله سكونت داشته باشد. ديكري مي‌گويد: «رضا آخرين مقامات است كه بعد ازآن درپي احوال ارباب قلوب مي‌رود و به مطالعهء غيبيات وتهذيب اسرار، براي صفاء اذكار وحقائق احوال، مي‌پردازد».

سوم: مكاتب صوفيه:

- مكتب زهد: پيروان اين مكتب نساك، زهاد، عابدان، وگريه گران مي‌باشند، و از آنجمله‌اند: رابعهء عدويه، ابراهيم بن ادهم وسفيان ثوري.

- مكتب كشف ومعرفت: اين مكتب به آن مفكوره بنا نهاده شده كه تنها منطق عقلي در تحصيل معرفت و درك كردن حقايق موجودات كفايت نمي‌كند، و به رياضت نفسي، انسان به جائي مي‌رسد كه پردهء جهل و ناداني از چشم بصيرتش دور شده، حقايق نفس الامري وحقيقي در آئينهء دلش نقش بسته آشكارا مي‌گردد، رهبر اين مكتب ابوحامد غزالي مي‌باشد.

- مكتب وحدة الوجود: رهبر اين مدرسه و مكتب محي الدين ابن عربي مي‌باشد و از جملهء پيروان متآخرين وي جمال الدين افغاني بود (رسالهء الواردات را مطالعه نماييد) مبناي اين مكتب بر آنست كه: خداوند در هر چيز وجود دارد، خداوند هر چيز است، بنابراين همه چيزي كه در كاينات موجود است قابل تقديس وتعظيم مي‌باشد، ابن عربي مي‌گويد: «از محققين ثابت شده كه در وجود جز خدا هيچ چيز ديگر وجود ندارد، ما اگر چه موجود هستيم ولي وجود ما توسط وجود وي است، بنابرآن در صحنهء وجود جز حق ديگر هيچ موجودي ظاهر نشده، و وجود همانا حق است و آن يكي است، لذا هيچ چيزي در آنجا وجود ندارد كه مثل خداوند باشد، زيرا ممكن نيست كه اصلا دو وجود موجود باشد، چه مختلف باشند وچه مماثل وهمانند».

- مكتب اتحاد وحلول: زعيم ورهبر اين مكتب حلاج بود، در اين مكتب اثرات تصوف هندي ونصراني به چشم مي‌رسد، زيرا در اين مكتب صوفي چنين تصور مي‌كند كه خداوند در وي حلول كرده و او با خداوند يكي ومتحد شده است، از جملهء سخنان ايشان اين است: «أنا الحق» «من حق هستم» و «ما في الجبة إلا الله» «درميان لباسم جز خدا كس ديگر نيست» و أمثال آن، از سخنان شطحياتي كه بر زبان شان در حالت نشه به شراب شهود- چنانچه مي‌گويند- جاري مي‌شود.

چهارم: طرق صوفيه:

1. قادريه: كه منسوب به عبدالقادر الجيلاني (470- 561هـ) است، وي در بغداد مدفون مي‌باشد و هر سال تعداد زيادي از پيروانش بخاطر تبرك به وي، آن را زيارت مي‌كنند، وي به بسياري از علوم زمانش آشنا بود، پيروانش به وي كرامت‌هاي زيادي را نسبت مي‌دهند، چهل و نو فرزند داشت كه از آنجمله يازده تن آن تعاليم وي را آموختند و آن را در جهان اسلام به نشر رسانيدند.
2. رفاعيه: كه منسوب به سوي احمد رفاعي (ت- 580هـ) است، وي از بني رفاعه كه قبيله‌اي از عرب است مي‌باشد، گروه وي از شمشير و نيزه در اثبات كرامات استفاده مي‌نمايند، وي پرهيزگار بوده خيلي رياضت نفساني داشت، طريقه وي در غرب آسيا نشر شده است.
3. احمديه: كه منسوب به احمد بدوي (596- 657هـ) است، وي بزرگ‌ترين اولياء مصر به شمار مي‌رود، در فاس تولد شده، بعدا حج نموده به عراق كوچ كرد، و تا وقت وفاتش در طنطا باقي ماند، و قبرش در آنجا زيارت مي‌شود، در اسپكاري ممتاز بود، به عبادت روي آورد و از ازدواج امتناع ورزيد، اتباع و پيروانش در تمام اطراف مصر منتشر مي‌باشند، آنان در مصر شاخه‌هائي هم دارند مثل: بيوميه، شناويه، اولاد نوح، وشعبيه، علامهء شان دستار سرخ است.
4. دسوقيه: كه منسوب به سوي ابراهيم دسوقي (633- 676هـ) است، طريقهء آنان به سوي خروج از نفس و خواهشات وي دعوت مي‌كند، سرمايهء شان دوست داشتن همهء خلق، وتسليم و سكون زير اراده و فرمان شيخ است، اين طريقه به سوي علم و عمل فرا مي‌خواند و گوشه نشيني را مستحب نمي‌داند، مگر در صورتي كه به امر شيخ باشد.
5. اكبريه: كه منسوب به سوي شيخ اكبر محي الدين بن عربي است، طريقهء وي بر خاموشي، گوشه نشيني، گرسنگي بيخوابي بناء نهاده شده است، اين طريقه داراي سه صفت است: شكيبائي در مقابل مشكلات و مصيبت، شكر در نعمت، و رضاء به قضاء و تقدير.
6. شاذليه: كه منسوب به ابو الحسن شاذلي (593- 656هـ) است، وي در قريه‌اي نزديك به قريهء مرسيه تولد گرديده، به تونس انتقال نمود، چند بار حج كرده، در بارهء وي گفته‌اند: «وي طريقه را براي خلق آسان كرد» زيرا طريقهء وي آسانترين و نزديك‌ترين طريقه بوده و به كثرت علم و ذكر بناء نهاده شده است، و در آن مجاهدت و كوشش زياد وجود ندارد، طريقهء وي در مصر، يمن، و بلاد عرب نشر گرديده است، مردم شهر (مخا) به ولايت وي ايمان وعقيده عميق و راسخ دارند، طريقهء وي همچنان در مراكش، غرب الجزاير، شمال غرب افريقا به صورت عموم به نشر رسيده است.
7. بكداشيه: ترك‌هاي عثماني خود را به اين طريقه منسوب مي‌دانستند، اين طريقه تا حال در البانيا منتشر مي‌باشد، و به تصوف شعيه‌ها نزديك‌تر است نسبت به تصوف سني‌ها، اين طريقه در نشر اسلام ميان ترك‌ها و مغول‌ها نقش مهم داشته است، و بالاي پادشاهان عثماني سلطهء بزرگ داشت.
8. مولويه: اين طريقه را شاعر فارسي جلال الدين رومي (ت- 672هـ) كه در قونيه مدفون مي‌باشد، ايجاد نموده است، اين گروه از گروه‌هاي ديگر، به داخل كردن رقص و بازي در حلقات ذكر، امتياز كرده مي‌شوند، آنان در تركيه و آسياي غربي منتشر گرديده‌اند، در ايام حاضر براي آنان جز چند تكيه خانه در تركيه و حلب ودر بعضي مناطق شرقي، چيز ديگري باقي نمانده است.
9. نقشبنديه: كه منسوب به شيخ بهاء الدين محمد بن محمد بخاري، ملقب به شاه نقشبند (618- 791هـ)است، اين طريقه مثل طريقهء شاذلي خيلي آسان مي‌باشد، در فارس، بلاد هند و آسياي غربي به نشر رسيده است.
10. ملامتيه: مؤسس آن ابوصالح حمدون بن احمد بن عمار معروف به قصار (ت- 271هـ) مي‌باشد، بعضي از آنان به هدف مقابله و مجاهده با نفس و نواقص وي مخالفت نفس را جائز دانسته‌اند، افراطي‌هاي آنان در اين اواخر در تركيه پيدا شده‌اند كه به اباحيت و لا ابالي رسيده‌اند، و هر كاري را بدون مراعات و در نظر داشت اوامر و نواهي شريعت انجام مي‌دهند.

پنجم: شطحيات صوفيه:

- بعضي از آنان طريقهء حاضر ساختن ارواح را پيش گرفته معتقد‌اند كه اينهم از تصوف است، چنانچه بعضي ديگرش طريقهء شعبده را پيموده‌اند، ايشان به آباد كردن و عمارت كردن مرقدها و قبر‌هاي اولياء، روشن ساختن آن‌ها، زيارت كردن و دست ماليدن به آن‌ها، اهتمام و توجه زيادي دارند، در حاليكه همهء اين‌ها از بدعت‌هائي مي‌باشد كه خدواند به آن دليلي نفرستاده است.

- بعضي از آنان به دور شدن مكلفيت از شخص ولي قائل‌اند، يعني عبادت بالاي وي لازم نيست، زيرا وي به مرتبه‌اي رسيده كه ديگر به اداء عبادت ضرورت ندارد، و ديگر اينكه اگر وي به مكلفيت‌هاي شريعت و ظاهر آن مشغول شود ازحفظ باطن قطع شده توجه وي به طرف انواع واردات باطنيه بخاطر مراعات ظاهر خراب مي‌شود.

- از غرالي بر كساني كه فريب و غرور بالاي شان غلبه نموده، انتقاداتي نقل گرديده و فرقه‌هاي شان را نيز شمرده است [كه در ذيل ذكر مي‌گردد]:

\* گروهي به لباس، هيئة و شكل و به منطق و سخن فريب خورده‌اند.

\* گروهي ادعاء علم معرفت و مشاهدهء حق را نموده مي‌گويند كه از مقامات واحوال گذشته‌اند.

\* گروهي ديگر در اباحيت افتاده گليم شريعت را جمع كرده، احوال را ترك نموده بين حرام و حلال به مساوات و برابري قائل شده‌اند.

\* بعضي از آنان مي‌گويند: اعمال ظاهري هيچ ارزشي ندارد، به قلب‌ها نظر كرده مي‌شود و قلب‌هاي ما واله و شيداء محبت خدا، و واصل به معرفت خدا مي‌باشد، با دست‌هاي خويش امور دنيا را پيش ميبريم و قلب‌هاي ما در حضرت پروردگار حضور دارد، بنابرآن ما در ظاهر با شهوات و خواهشات هستيم نه در باطن.

- اقوالي وجود دارد كه به ابو يزيد بسطامي نسبت داده مي‌شود، ولي هريكي از عبدالله هروي (ت 481هـ) و نيكلسون مستشرق در صحت نسبت اين اقوال به وي اظهار شك و ترديد مي‌نمايند، يعني اقوال آتي:

\*: «سبحاني ما أعظم شأني» «پاكي است مرا چقدر بزرگ است شأن من».

\* «إني لا إله إلا أنا فأعبدون» «من، نيست معبودي جز من پس مرا عبادت كنيد».

\* «از بحري عبور كردم كه پيامبران در ساحل آن توقف نموده استاده‌اند».

\* «بر آسمان بالا رفتم و خيمهء خويش را در مقابل عرش نصب كردم».

- حلاج كه صاحب مكتب حلول و اتحاد شمرده مي‌شود نيز اقوالي دارد كه از آنجمله است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أنا من أهوي ومن أهوي أنا |  | نـحن روحان حللـنا بدنا |
| فإذا أبصرتـني أبصـرتـه |  | وإذا أبصـرته أبصـرتنا |
| مزجت روحك في روحي كما |  | تمزج الخمـرة في الماء الزلال |
| فإذا مسك شـيء مسـني |  | فإذا أنت أنا في كل حال |

يعني: «من كسي هستم كه خودم آن را طلب ميكنم، و كسي را كه طلب ميكنم آن خودم هستم ما دو روحي هستيم كه در يك بدن داخل شده‌ايم – پس وقتي مرا ببيني او را نيز ديده‌اي- و وقتي او را ببيني مرا نيز ديده‌اي – روحت با روحم چنان خلط شده كه- شراب در آب زلال و صفا خلط مي‌شود- بنابرآن وقتي چيزي تو را مساس كند مرا مساس كرده است- و در هر حال تو عين من هستي».

- صوفي‌ها لفظ (غوث و غياث) را استعمال مي‌كنند، ولي ابن تيميه در مجموع الفتاوي مجلد تصوف ص 437 مي‌گويد: لفظ (غوث و غياث) را جز خداوند كس ديگر مستحق نيست، خدوند است كه فريادرس داد خواهان مي‌باشد، بناء براي هيچ كس جائز نيست كه از ديگري فريادرسي بخواهد، نه به ملك مقرب و نه به نبي مرسل».

- تمام طرق صوفيه به ضرورت ذكر اتفاق دارند، و آن به نزد نقشبنديه لفظ «الله» است همراه توجه به سوي معنى، نزد شاذليه «لا إله إلا الله» است، نزد ديگران شان نيز مثل آن مي‌باشد، البته همراه با استغفار و درود به پيامبر و بعضي از آنان در وقت شدت ذكر «هو هو» مي‌گويند به لفظ ضمير.

- ولي ابن تيميه در كتاب سلوك از مجموع الفتاوى ص 229 مي‌گويد: «اكتفا كردن به اسم مفرد، چه اسم ظاهر باشد چه ضمير، دليلي و اصلي ندارد، چه رسد به آنكه از ذكرخواص و عارفين باشد، بلكه آن وسيله‌اي به انواع بدعت‌ها و گمراهي‌ها بوده و سبب تصور احوال فاسده، از احوالات اهل الحاد و اهل اتحاد مي‌شود».

وي نيز در ص227 مي‌گويد: «كسي كه مي‌گويد: يا هو ياهو، يا مي‌گويد: هوهو و امثال آن، ضمير تنها به طرف چيزي راجع مي‌شود كه آن را قلب تصور نموده است، و قلب گاهي به راه صواب مي‌رود و گاهي هم به بيراهه مي‌رود».

- بعضي از كساني كه خود را به تصوف نسبت مي‌دهند كارهاي عجيبي و خارق العاداتي را انجام مي‌دهند، ابن تيميه در كتاب تصوف صـ494 مي‌گويد: «اما برهنه كردن سر، بافتن موي، و مارهارا با خود داشتن، اين‌ها شعار و علامهء هيچيكي از صالحين، و هيچ كس از اصحاب، تابعين، شيوخ متقدمين و متأخرين مسلمانان نبوده و نه هم شعار شيخ احمد رفاعي مي‌باشد، بلكه خيلي بعد از وفات شيخ اينكارها اختراع و ابتداع گرديده است».

- ابن تيميه در كتاب تصوف صـ504 مي‌گويد: «اما نذر كردن براي مردگان از انبياء و مشائخ و غير شان، يا براي قبور شان و يا براي مجاورين قبور شان، نذر شركي بوده و نافرماني خداوند تعالى مي‌باشد».

- و در صـ506 كتاب تصوف مي‌گويد: «اما قسم خوردن به غير خداوند، از ملائكه، پيامبران، مشائخ، پادشاهان، و ديگران، منهي عنه بوده جائز نمي‌باشد».

- و در صـ505 كتاب تصوف مي‌گويد: «اما برادر خواندگي مردان با زنان بيگانه، و خلوت شان با آن‌ها و نظر كردن شان به عورت آنان، اين همه به اتفاق مسلمانان حرام بوده كسي كه آن را از امور ديني مي‌شمارد وي از جملهء برادران شياطين مي‌باشد».

- در بارهء مقام فناء از شهود ما سواي رب، كه آن فناء از اراده است، ابن تيميه در صـ337 كتاب سلوك مي‌گويد: در اين فناء گاهي مي‌گويند: «أنا الحق» يا «سبحاني» يا «ما في الجبة إلا الله» [ترجمهء اين عبارات پيشتر گذشت]، البته وقتي مي‌گويند كه توسط مشهود خود از شهود خود و توسط موجود خود از وجود خود فاني شوند، در مثل اين مقام مدهوشي و مستي واقع مي‌شود كه همراه با موجود بودن حلاوت ايمان تمييز از وي ساقط مي‌شود، چنانچه در مستي شراب و مستي كسي كه عاشق صورت‌ها است واقع مي‌شود.. در بارهء آنان چنين حكم مي‌شود كه اگر عقلش به سبب امر مباح زائل شده باشد در آنصورت اگر از وي اقوال و افعال حرام صادر مي‌شود بر وي گناه نيست [زيرا در اين صورت معذوراند]، بخلاف آن صورتي كه عقلش به سبب كار حرام زائل شده باشد... همانطوريكه بالايشان گناهي نيست اينهم جائز نيست كه به آن‌ها در آن كار اقتداء كرده شود، وآن كارها وسخنان را درست دانسته شود، بلكه آنان در آن حالت، در بارهء تكاليف ظاهري مثل غافل و ديوانه‌اند».

- در بارهء مقام فناء از وجود ماسوا، ابن تيميه در صـ337 كتاب سلوك مي‌گويد: «سوم: فناء از وجود ماسوا است، يعني چنين مي‌بيند كه الله عين وجود است وديگر هيچ چيزي وجود ندارد، نه وجود قائم بر وي ونه به غير وي، اين حال حال اتحادي‌هاي زنديق متأخرين است، مثل: بلياني، تلمساني وقونوي وامثال شان، كساني كه حق را عين موجودات و حقيقت كائنات مي‌دانند ومي‌گويند كه غيرش هيچ وجود ندارد، نه به اين معني كه بقاء وجود اشياء توسط وي است بلكه مرادشان اين است كه وي عين موجودات مي‌باشد، بنابران اين قول وعقيده كفر وضلالت است».

ريشه‌هاي فكري واعتقادي:

- مجاهده‌هاي صوفيه خيلي به زمان قديم باز مي‌گردد، يعني وقتي كه انسان به ضرورت رياضت و مقابله با خواهشات آن احساس نمود.

- شكي نيست كه آنچه صوفيان از زهد، ورع، توبه و رضاء … به سوي آن فراميخوانند از امور اسلام بوده و اسلام به سوي عمل كردن و تمسك به آن‌ها و كار به خاطر آن دعوت مي‌نمايد.

- لكن آنچه بعضي از صوفيان، از حلول، اتحاد، فناء، واختيار طريق مجاهدات صعبه، به آن رسيده‌اند اموري‌اند كه از مصادر بيگانه از اسلام مثل: هندويه، جينيه، بودائيه، افلاطونيه، زردشتيه و مسيحيه، در تصوف داخل شده‌اند.

- ميركس مستشرق معتقد است كه تصوف از رهبانيت شام آمده است.

- جونس مستشرق آن را به فيداي هندوها باز مي‌گرداند.

- نيكولسون مي‌گويد: تصوف زادهء اتحاد فكري يوناني با ديانات شرقي مي‌باشد و به تعبير دقيقتر زادهء اتحاد فلسفهء افلاطونيهء جديد و ديانات مسيحيى و مذهب غنوصي مي‌باشد.

- سقوط در دائرهء عدمي، توسط ساقط ساختن تكاليف و عبور نمودن از امور شرعي كاريست كه به آن براهمه آشنائي دارند، برهمي مي‌گويد: «وقتيكه با براهما متحد شوم آنگاه به هيچ عمل و فرضيه اي مكلف نمي‌باشم».

- سخن حلاج در حلول و سخن ابن عربي در بارهء انسان كامل موافق به قول نصارا در بارهء عيسى مي‌باشد.

- تصوف منحرف دروازهء بزرگي بوده كه از آن بدي‌هاي زيادي مثل: تواكل، سلبيت، الغاء شخصيت انسان، و تعظيم سخصيت شيخ، داخل شده است، علاوه به گمراهي‌هائي كه بعضي آن‌ها انسان را از اسلام خارج مي‌سازد.

انتشار و جاهاي نفوذ:

- طريقه‌هاي صوفيه در انتشار اسلام در جاهائي كه آن را لشكر مسلمين فتح نكرده بود مثل: اندونوزيا، بخش بزرگ افريقا و ديگر مناطق دور دست، فعاليت و كار زيادي نموده است، البته توسط تأثير روحي كه نزد آنان وجود دارد كه آن را بنام (جذب) ياد مي‌كنند.

- حكام در آمادگي روحي جهاد و بستن حملات كفار بر اقطاب صوفيه اعتماد مي‌نمود ند كه از جملهء آنان احمد بدوي، ابراهيم دسوقي، وشاذلي‌اند.

- تصوف به گذشت زمان به نشر رسيده بخش بزرگ جهان اسلام را در برگرفته است، گروه‌هاي آنان در مصر، عراق، شمال غربي افريقا، و در غرب آسيا و ميان و شرق آن، ايجاد گرديده گسترش يافت.

- بالاي شعر، نثر، موسيقي، و فنون غناء و انشاد تأثير مهمي داشتند، و آثاري از قبيل ايجاد زوايا، تكايا، پناهگاه‌ها، بيمارستان‌ها، و بندرگاه‌ها، نيز از خود به جاگذاشته‌اند.

- روحانيت تأثيري در جذب نمودن غربي‌هاي مادي گرا به سوي اسلام، داشته و بعضي از آنان را جذب نموده است كه از جمله آنان است (مارتن لنجز، وي مي‌گويد: من يك شخص اروپائي هستم ولي نجات روح خود را در تصوف يافتم).

- صوفيان از اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بيستم شروع به عقب نشيني نمودند، و آن سلطه و تأثيري كه سابق داشتند باقي نماند.

1. - بايد گفت كه اين شخص غير از آن سهروردي است كه در تصوف شهرت يافته وطريقه‌اي هم بنامش وجود دارد، زيرا وي عمر بن محمد شهاب الديـن ابوحفص اسـت كه سال 632هـ وفات نموده و از جملهء مشايخ صوفيهء بغداد به شمار مي‌رود، در تقوي و عبادت مشهور بود. ولي نويسندهء كتاب در بدل وي ابو الفتوح سهروردي را نوشته كه وي صوفي نه بلكه فلسفي بود و به اتهام زندقه كشته شد. م [↑](#footnote-ref-1)